

معیار علم دینی با تأکید بر علوم انسانی اسلامی (از منظر علامه طباطبایی)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۰۱ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۵/۰۴

رمضان علی تبار فیروزجایی*

چکیده

«معیار علم دینی» عنوانی است که در این مقاله، مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت. در این زمینه دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلفی مطرح است که دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی از جمله آن می‌باشد. دینی بودن علم را می‌توان در عناصر و مؤلفه‌های مختلفی نظیر مبانی، موضوع، مسائل، روش، هدف و... جست‌وجو نمود. این ملاک‌ها را می‌توان در اضلاع سه‌گانه علم، عالم و معلوم ترسیم نمود. اضلاع مرتبط با عالم و معلوم، از سنخ عناصر بیرونی و غیررکنی‌اند و علم به عنوان ضلع درونی و هسته مرکزی، خود دارای عناصر رکنی و غیررکنی است و هر کدام از این عناصر، نقش و سهم خاصی در تعیین هویت علم- از لحاظ دینی یا غیردینی بودن- دارند. مقاله حاضر می‌کوشد عناصر و مؤلفه‌های یادشده را از منظر علامه طباطبایی بررسی کند.

واژگان کلیدی: علم، دین، علم دینی، علوم انسانی اسلامی.

درآمد

امروزه از موضوعات مهم در اندیشه اسلامی، موضوع «علم دینی» است. در این زمینه مسائل مختلفی نظیر چیستی، امکان، مطلوبیت و ضرورت و... مطرح است که معیار و ملاک دینی بودن، از آن جمله می‌باشد. در باب معیار دینی بودن علم، رویکردهای مختلفی مطرح است؛ از جمله می‌توان به رویکرد «نقل‌محور» (نص‌بسنده)، مبنامحور، اجتهادمحور و... اشاره نمود. در نقل‌محوری، اصالت به آموزه‌های نقلی داده می‌شود (ر.ک: نصیری، ۱۳۸۷، صص ۴۸، ۵۹ و ۷۳ جهت توصیف و نقد بیشتر این دیدگاه، ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۷، صص ۸۷-۱۱۷ / سوزنچی، ۱۳۸۹، ۱۹۷ / موحد ابطحی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۱ / حسینی هاشمی، ۱۳۸۵، صص ۱۸۸-۱۹۵ / میرباقری، ۱۳۸۷، صص ۱۵۰-۱۵۱). رویکرد مبنامحوری در علم، طیف وسیعی از دیدگاه‌ها نظیر دیدگاه نقیب‌العطاس، دکتر گلشنی، دکتر خسرو باقری و دکتر نصر را شامل می‌شود. رویکرد اجتهادمحوری از دیدگاه‌های مطرح در باب معیار علم دینی است. با توجه به موضوع این مقاله، از طرح دیدگاه‌ها و رویکردهای فوق صرف نظر شده، صرفاً به آرای مرحوم علامه طباطبایی پرداخته خواهد شد. مرحوم علامه در زمینه علم دینی، معیار دینی بودن و نظایر آن، اثر مستقل و حتی مطلب مستقیمی ندارند؛ ازاین‌رو این موارد را باید از آثار و مباحث مختلف ایشان استخراج و استنباط نمود. البته ارتباط دادن مباحث مختلف از آثار علامه با بحث معیار علم دینی، علوم انسانی اسلامی و نظایر آن، کار مشکلی است و از شیوه‌های مختلفی نیز می‌توان بهره گرفت؛ از جمله اینکه ابتدا، معیارها و ملاک‌های دینی بودن علم، دسته‌بندی و اصطیاد گردد و بر اساس ساختار تعیین شده، سراغ آثار علامه رفت و ذیل هر مؤلفه‌ای، به نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) نیز پرداخته شود. پیش از طرح مسئله، لازم است مراد ما از برخی مفاهیم و واژه‌های مهم نظیر علم، دین و علم دینی مشخص گردد.

مفهوم‌شناسی

علم، دین و علم دینی

«علم» در لغت به معنای آگاهی، شناخت، ادراک، دانستن، یقین، هرچیز دانسته و معلوم و... آمده است (ر.ک: معین، ۱۳۸۷، ص ۶۴۹ / داعی‌الاسلام، ۱۳۶۳، ص ۶۹۲). به اعتقاد علامه طباطبایی مفهوم علم امری بدیهی است (طباطبایی، ۱۴۰۵، ص ۱۳۸ و ۱۴۰۴، ص ۲۳۶) و نیازی به تعریف ندارد؛ زیرا علم از مفاهیم ماهوی نبوده، جنس و فصل ندارد و لذا به صورت حدی قابل تعریف نیست. البته مرحوم علامه در بیانی علم را «حضور مجرد برای مجردی دیگر» تعریف می‌کند که از منظر هستی‌شناختی است (ر.ک: همو، ۱۴۰۵، ص ۱۳۸ و ۱۴۰۴، ص ۲۴۰). ایشان در جای دیگر علم را این‌گونه تعریف می‌کند: «هر علمی عبارت است از مجموعه‌ای از مسائل که مشتمل است بر موضوع و محمول و نسبت» (همو، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶۱). در عین حال اصطلاح «علم» معانی و کاربردهای گوناگونی دارد؛ از جمله به معنای مطلق آگاهی و ادراک، اعم از علم حصولی، حضوری، تصدیق، تصور و... که در اینجا مراد علم به معنای رشته علمی «Discipline» است که دارای مجموعه مسائل مرتبط می‌باشد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۶۱ / حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۳).

دین در لغت به معنای جزا، طاعت، حکم، شأن، عادت، عبادت، حساب و... می‌باشد (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۷۵ / جوهری، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۱۱۸ / فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۷۳) و در اصطلاح نیز تلقی‌های مختلفی از دین وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۳ / جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱-۱۱۲ / رشاد، ۱۳۸۲، ص ۱۳۷ / خسروپناه، ۱۳۸۲، ص ۶۱) که بیشتر این تعریف‌ها از دین، اشاره به دین حقیقی است که اکنون مصداق آن، دین اسلام می‌باشد. علامه طباطبایی در بیان ویژگی‌های دین حقیقی معتقد است: «دین یک نوع سلوک در زندگی دنیوی است که دربردارنده صلاح دنیا است؛ به گونه‌ای که هماهنگ با کمال اخروی و حیات دایمی حقیقی نزد خداوند است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۰) یا «دین، اصول علمی و سنت‌ها و قوانین عملی است

که در صورت اتخاذ آن و عمل بدان، تأمین‌کننده سعادت حقیقی انسان است» (همان، ج ۱۶، ص ۱۹۳).

با توجه به معنای علم و دین، مراد از علم دینی، علمی نظیر فقه، اصول، کلام، تفسیر، علم حدیث و مانند آن نیست، هرچند این علوم به علوم دینی شهرت دارند؛ بلکه امروزه مراد، گزاره‌ها و معارف تجربی (Scientific) - اعم از علوم انسانی و علوم طبیعی - است که به گونه‌ای متصف به دین بوده که از آن به «علم دینی» اطلاق می‌شود. علم دینی، شامل علوم انسانی و علوم طبیعی است. کار علوم انسانی دینی، مطالعه ویژگی‌های فرافیزیکی و فرازیستی انسان، خصلت‌ها، اصول حاکم بر فعالیت‌ها و رفتارهای انسان، جامعه و نهادهای اجتماعی است و رسالت آن، تربیت انسان و مدیریت اجتماعی است؛ به عبارت دیگر مراد از علوم انسانی اسلامی، عبارت است از علوم برآمده از مبانی و منابع معرفتی اسلامی به نحوی روشمند که در تحقق غایات انسانی و اجتماعی اسلام کارآمد است. بنابراین در تعریف علوم انسانی، سه عنصر مهم دخیل است: ارادی بودن (امور ارادی و اختیاری)، آگاهی و ارزش (اتصاف به خوب و بد) و در نتیجه این علوم هم از سنخ اخباری و توصیفی است و هم از سنخ توصیه‌ای و اعتباری. مراد از علوم انسانی اسلامی، علمی است که [افزون بر معیار فوق] با منطق و روش درست و مطلوب از مبادی، مبانی و منابع دینی، تحقق و تکون یافته باشد.

بر این مبنا، علم دینی متشکل از مجموعه گزاره‌های اخباری و توصیفی و همچنین آموزه‌های توصیه‌ای و تجویزی است که ضمن دارابودن ملاک‌های علم (انکشاف از واقع تکوینی، تشریحی، اعتباری، تنزیلی و...)، واجد معیار و ملاک‌های دینی نیز می‌باشد. این معیارها، درحقیقت، به علم هویت دینی می‌بخشند؛ اما اینکه معیارهای مؤثر در دینی‌بودن علم کدام‌اند و نقش و سهم هر کدام در دینی‌سازی علم چیست، از مسائلی است که منشأ دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلفی شده است (ر.ک: بستان و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳-۱۳۰ / سوزنچی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۳-۱۹۴) که در ادامه به برخی از آن اشاره خواهد شد.

معیارها و ملاک‌ها

در مسئله علم دینی، دو دسته معیار قابل بررسی‌اند: یکی معیار علمی‌بودن و دوم معیار دینی‌بودن. با توجه به اینکه در اندیشه اسلامی، به‌ویژه در آرای مرحوم علامه از معیار علم و معرفت، به میزان کافی و وافی بحث شده و آثار فراوانی نیز در این زمینه وجود دارد، از طرح تفصیلی آن پرهیز و به اشاره کلی بسنده خواهیم کرد و در ادامه روی مسئله معیار دینی‌بودن، متمرکز خواهیم شد؛ به‌ویژه اینکه امروزه، بحث اصلی نیز روی معیار دینی‌بودن علم است نه علمی‌بودن آن. معیار علم و معرفت حقیقی، از منظر حکمت صدرایی به‌ویژه علامه طباطبایی افزون بر قطعیت از ناحیه فاعل شناسا، مطابقت آن با واقع می‌باشد و هر علمی با داشتن این معیار، صادق و معتبر خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۷۱). راه تشخیص و توجیه (اثبات صدق) معارف نیز ارجاع و ابتنای آنها به معارف بدیهی است و معارف بدیهی «خودموجه» بوده، با «بدهت عقل» فهمیده می‌شوند و نیازی به اعتبارسنجی بیرونی ندارند (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۴۹ و [بی‌تا]، ص ۲۲۳-۲۲۴). البته معیارهای یادشده (قطعیت‌داشتن، مطابقت، موجه‌بودن و... در باب علم و معرفت)، مربوط به علم به معنای تک‌گزاره‌های معرفتی است - که بر عهده معرفت‌شناسی است - نه علم به معنای دیسپلین - که علم‌شناسی از این منظر، در فلسفه علم صورت می‌پذیرد.

اما درباره دینی‌بودن علم، معیارها و مؤلفه‌های گوناگونی متصور است؛ از جمله موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و... که برخی از این عناصر از عوامل رکنی‌اند و برخی نیز غیررکنی (رشاد، ۱۳۸۷، ص ۵-۱۲). برخی از عناصر، به صورت مستقیم، وصف علم قرار می‌گیرند و برخی وصف معلوم و برخی نیز وصف عالم‌اند که در عین حال در دینی‌بودن علم نقش دارند؛ از این‌رو عناصر و مؤلفه‌های علم دینی را می‌توان در سه محور کلی «علم»، «عالم» و «معلوم» دسته‌بندی نمود. مراد از عالم، مؤسسان و بنیان علم‌اند و مراد از معلوم، موضوع و مسائل علم؛ به عبارت دیگر علم به معنای رشته علمی، متشکل از مجموعه‌ای از عناصر و مؤلفه‌های رکنی و غیررکنی است. مراد از عناصر رکنی، عناصر ماهیت‌ساز و مولد همچون «مبادی»،

«منابع»، «موضوع»، «مسائل»، «غایت» و «روش» علم که تکون و تشخیص ماهوی هر دانش و مسائل اساسی آن در گرو آنهاست. عناصر غیررکنی عبارت است از امور صرفاً هویت‌بخش، مانند «مؤسس»، «ظروف تاریخی، فرهنگی و اجتماعی» تکون و تطور و «ساختار صوری» دانش که موجب تعیین هویت دانش‌ها می‌شوند (همو، ۱۳۹۱).

الف) معیارهای رکنی

۱. دینی‌بودن مبانی و پیش‌فرض‌های علم

اغلب قائلان به علم دینی معتقدند یکی از عناصر و مؤلفه‌های مؤثر در ماهیت علم دینی، دینی‌بودن مبانی آن است. مراد از مبانی اصول و زیرساخت‌هایی است که در شکل‌گیری و تحقق علم نقش داشته باشد. مراد از مبانی علم اصول و پیش‌انگاره‌هایی است که محقق با مسلم‌گرفتن آن سراغ آن علم می‌رود. مبانی و زیرساخت‌های علم به چند دسته قابل تقسیم‌اند: مبانی هستی‌شناختی، مبانی دین‌شناختی، مبانی معرفت‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و نظایر آن. بیشتر اندیشمندان اسلامی در باب معیار علم دینی، مبنامحورند و عنصر کلیدی دینی‌بودن علم را در دینی‌بودن این مبانی می‌دانند (ر.ک: گلشنی، ۱۳۸۰، ص ۸-۴۸-۱/ نصر، ۱۳۸۲، ۱۳۸۲، ۱۳۷۳ و ۱۳۸۵). بر این اساس اگر مبانی و پایه‌های یک علم، دینی باشد، آن علم ماهیتاً دینی خواهد بود (ر.ک: حسنی و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۷۶-۷۷) و دنتیجه علم دینی، علمی است که بر مبانی و اصول دینی استوار باشد.

مطالب علامه در این زمینه بیشتر در باب مبانی معرفت دینی است که می‌توان آن را به علم دینی نیز سرایت دارد. به باور علامه تحقق معرفت دینی، مبتنی بر مبانی و پیش‌فرض‌هایی است؛ از جمله مبانی خداشناختی، جهان‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، دین‌شناختی و... که نخستین گام در معرفت دینی را خداشناسی و خداباوری می‌داند و معتقد است مسئله توحید تنها اصلی است که در تمام شئون هستی حاکم بوده و تمام قضایای علمی و عملی در حقیقت همان مسئله توحید است که در لباس قضایای علمی و عملی جلوه‌گر شده است. بر این اساس خداشناسی راه را برای

کشف دیگر معارف علمی و عملی می‌گشاید و در نتیجه علمی که مبتنی بر توحید باشد، دینی خواهد بود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸(الف)، ص ۱۹۸).

از دیگر مبانی که می‌توان در آرای علامه جهت معیار علم دینی استنباط نمود، مبنای دین‌شناختی است. از این مبانی نیز می‌توان در باب دینی‌بودن علم بهره گرفت؛ زیرا علمی که تأمین‌کننده سعادت دنیوی یا اخروی بشر باشد، می‌تواند به وصف دینی متصف گردد. دین از منظر علامه روش زندگی اجتماعی است که انسان اجتماعی به منظور تأمین سعادت زندگی اتخاذ می‌کند. این روش هم مشتمل بر قوانین و مقرراتی است که با اعمال و اجرای آنها سعادت دنیوی انسان تأمین می‌شود و هم مشتمل بر یک سلسله عقاید و اخلاق و عبادات است که سعادت آخرت را تضمین می‌کند (همان، ص ۱۲۷ و ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۹۲).

علامه معتقد است حقیقت دین عبارت است از یک رشته اعتقادات راجع به آفرینش جهان و انسان و یک سلسله وظایف عملی که زندگی انسان را به آن تطبیق دهد و حقیقت دین در اسلام متجلی است؛ به طوری که ریشه در فطرت انسان دارد و انسان و اختیار انسان را تابع قوانین آن می‌گرداند (ر.ک: همو، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۲۰۹ و ۱۳۸۸(الف)، ص ۴۱-۳۱). به اعتقاد علامه یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اسلام آن است که اجزای این دین چنان به هم ارتباط دارند که وحدت تام و کاملی بینشان به وجود می‌آید و کوچک‌ترین تضاد و تناقضی در اجزای به هم پیوسته آن راه ندارد و مبانی فلسفی با مبانی فقهات و اجتهاد مرتبط است و دین و توسعه و مدیریت اسلامی همچون حلقات یک زنجیره به همدیگر متصل است؛ به طوری که روح توحید در اخلاق کریمه‌ای که این دین دعوت به آن کرده، ساری و جاری است و روح و اخلاق نیز در اعمالی که افراد مجتمع مکلف به انجام آن‌اند، منتشر است؛ پس همه اجزای دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود، به توحید برمی‌گردد و توحید اگر به حال ترکیب درآید، به صورت اخلاق و اعمال درمی‌آید و اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرود آید، اخلاق و اعمال می‌شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند، توحید خواهند بود (ر.ک: همو، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۲۰۹ و ۱۳۸۸(الف)، ص ۴۱-۳۱).

علامه طباطبایی در بهره‌برداری از آیات قرآن و احادیث اهل بیت: و منابع فقهی به

تفکری سیستمی و نظاموار معتقد است و تأکید می‌کند برای فهم اسلام و معارف اسلامی باید به ارتباط هر جزء مورد نظر با سایر اجزای دین توجه کرد؛ به طوری که نمی‌توان هیچ مسئله‌ای از مسائل اسلامی و معارف دینی را بدون در نظر گرفتن مسائل دیگر مورد توجه قرار داد. تفکر اسلامی به صورت سیستمی عمل کرده که پیوند تمام اجزا را در نظر گرفته است، به خلاف تفکر علمی و مستقل که از ارتباط اجزا غافل می‌گردد (همو، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۰۸)؛ بنابراین علمی که در مسیر سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد، به نوعی در نظام و سیستم دین قرار داشته، هماهنگ با سایر اجزای دین خواهد بود؛ زیرا از مهم‌ترین ویژگی‌های دین اسلام، ارتباط تمامی اجزا با یکدیگر است؛ به طوری که منجر به یک «وحدت کامل» شده است. «روح توحید» در «اخلاق کریمه» و «روح اخلاق» در «اعمالی» که مکلفان باید انجام دهند [و بسیاری از آنها اجتماعی است] منعکس شده است. بر اساس آیه «إِئْتِيَهُ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...» (فاطر: ۱۰)، تمامی اجزای دین اسلام به توحید ختم می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۰۸) و علمی که مبتنی بر روح توحید باشد، جزئی از نظام معرفتی دین به شمار خواهد آمد.

از دیگر مبانی علامه در باب علم و معرفت، مبنای انسان‌شناختی است. این مبنا را می‌توان با مسئله فطرت که یکی از مبانی اسلامی است، پیوند داد. به باور علامه معرفت دینی باید بر فطرت انسانی مبتنی باشد. (همو، ۱۳۸۸ (الف)، ج ۱، ص ۶۱) و تفاوت قوانین اجتماعی مبتنی بر اسلام و قوانین اجتماعی غیراسلامی این است که قوانین غیردینی مبتنی بر خواست اکثریت افراد جامعه است؛ ولی قوانین اسلامی همسو با هدایت طبیعت و فطرت است که نمایانگر تجلی اراده خدای متعال است (همان، ج ۱، ص ۶۴). این اصل را می‌توان مبنای دینی بودن علم، به‌ویژه علوم انسانی قرار داد؛ بنابراین مبنای انسان‌شناختی نظیر بحث فطرت، مهم‌ترین مبنا و معیار علم دینی، به‌ویژه علوم انسانی خواهد بود (ر.ک: همو، ۱۳۸۸ (ب)، ص ۲۰۱).

مبنای دیگری که می‌توان از آثار علامه استنباط نمود، مبنای معرفت‌شناختی است. از منظر وی عقل هم جنبه ابزار برای فهم و معرفت دینی دارد و هم نقش منبع در کنار سایر منابع معرفتی. بر این اساس علم و معرفتی که برخاسته از منبع عقل باشد، می‌تواند

متصف به دین شود (ر.ک: همو، ۱۳۸۸(الف)، ج ۱، ص ۱۲۵). بر اساس معیار فوق (دینی بودن مبانی)، علم سکولار دانشی است که مبانی آن، غیردینی باشد و این مبانی عبارت‌اند از اومانیزم و اعتقاد به محوربودن انسان در هستی، روحیه علم‌گرایی یا علم‌پرستی، عقل‌گرایی عصر روشنگری (اعتقاد به بسندگی عقل و برنامه‌ریزی عقلانی)، سنت‌ستیزی و تجددگرایی (مدرنیسم)، فردگرایی و لیبرالیسم. (ر.ک: ویلسون، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷-۱۲۸). به نظر می‌رسد نقش مبانی در دینی‌سازی علم هرچند به صورت رکنی است، به مثابه شرط لازم و علت ناقصه است، نه علت تامه؛ از این رو در تولید علم دینی نمی‌توان صرفاً به مبانی اکتفا نمود و از عوامل دیگر غافل شد؛ اما در مقابل در صورت غیردینی‌بودن مبانی، قطعاً علم، غیردینی خواهد بود.

۲. دینی‌بودن موضوع و مسائل علم

یکی از معیارهای دینی‌بودن علم، دینی‌بودن ماده و محتوای آن دانش است. دینی‌بودن علم به لحاظ موضوع، به معنای آن است که موضوعاتی مانند دین، پدیده‌های مرتبط به دین، امور مورد اهتمام دین، افراد دیندار یا جوامع دینی برای مطالعات تجربی پیشنهاد شود (ترخان، ۱۳۹۴، ص ۱۰۰). در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی مطرح است که در جای خود مورد نقد و بررسی قرار گرفته است (ر.ک: همان). مراد از ماده و محتوای دانش، اعم از موضوع، مسائل مرتبط با آن موضوع و اجزای قضایای آن مسائل (موضوع یا محمول یا هر دو) می‌باشد. توضیح اینکه علم و معرفت به معنای رشته علمی (Discipline) دارای موضوعی است که محور اصلی مجموعه مسائل آن علم می‌باشد. «موضوع هر علمی عبارت است از آن چیزی که در آن علم از احوال و عوارض او گفت‌وگو می‌شود و قضایای مربوط به او حل می‌شود. تدبر و تدقیق در مسائل هر علمی و تجزیه مسائل آن روشن می‌کند که همه آن مسائل بیان احکام و آثار و عوارض و حالات یک شیء به‌خصوص است و همان شیء به‌خصوص است که همه آن مسائل را به صورت افراد یک خانواده در آورده است و ما آن را موضوع آن علم می‌نامیم» (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۵۹). اگر موضوع آن دانش، دینی باشد، دانش یادشده و مسائل آن، دینی خواهد بود؛ نظیر دانش فقه، تفسیر، کلام، اخلاق و... که در اینجا قدر متیقن این است که علوم یادشده

نیز از منظر علامه دینی خواهند بود؛ در حالی که مراد ما از علم و دانش، علوم دینی متداول در حوزه‌های علمیه نیست؛ بلکه مراد علوم تجربی، اعم از علوم طبیعی و علوم انسانی اجتماعی و غیراجتماعی است. علوم انسانی هرچند دارای بُعد تجربی نیز می‌باشد، در عین حال از لحاظ موضوع اصلی آن که انسان، جامعه و رفتار فردی و اجتماعی آن می‌باشد، می‌تواند دینی یا غیردینی باشد.

در آثار مرحوم علامه در این زمینه بحث یا مطلب خاصی یافت نشد و تنها چیزی که می‌توان از مبانی علامه استنباط نمود، دینی بودن علوم و معارف دینی رایج و متداول در حوزه‌های علمیه است. البته در برخی آثار ضمن اینکه به موضوع علوم طبیعی، علوم انسانی و علوم اجتماعی و تفاوت آنها اشاره دارد (همو، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۵)، به تشویق و ترغیب قرآن به مطالعه درباره موضوع علوم طبیعی (آیات آسمان، ستارگان، زمین، کوه‌ها، بیابان‌ها و...) و موضوع علوم انسانی (انسان‌ها، آثار گذشتگان، اوضاع و احوال ملل و جوامع بشری و...) اشاره دارد (همو، ۱۳۵۳، ص ۱۵۷-۱۵۸) که این موضوع بیشتر به اهداف و غایات علم اشاره دارد تا به ویژگی موضوع و مسائل علوم. البته باید توجه داشت، دینی بودن مسائل و مواد علم، به معنای قربی بودن، تبعدی بودن و عبادی بودن آن نیست؛ بلکه تمامی موضوعات و مسائلی که خارج از حوزه امور تبعدی و عبادی است نیز می‌توانند در قلمرو علم دینی قرار گرفته و در نتیجه بدون آنکه مانعی برای نقدپذیری آنها وجود داشته باشد، می‌توانند از تقدس علوم دینی نیز برخوردار گردند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳). البته میزان دینی بودن مسائل و موضوعات متفاوت خواهد بود؛ مثلاً موضوعات و مسائل مرتبط به عقاید، اخلاق، احکام و امثال آن بالذات و بالاصاله دینی بوده و به صورت مستقیم با قلمرو امور قدسی و ایمانی در ارتباطند. محتوا و مسائلی از این دست، از لحاظ رتبی، در مرتبه بالایی از ویژگی دینی بودن قرار دارند و مسائل و محتوای مرتبط با امور مادی و تجربی به عنوان کف و سطح پایین، بالعرض و جنبه ثانوی (مشروط به فایده و ثمره معقول و مشروع) می‌توانند واجد وصف دینی بودن باشند.

۳. دینی بودن هدف و فایده علم

یکی از معیارها و ملاک‌ها برای دینی بودن علم، هدف و فایده آن است. هدف در لغت

به معنای مقصود، غرض، نیت، انگیزه، غایت، ثمره و فایده می‌باشد (ر.ک: ابن‌منظور، ۲۰۰۴، ص ۱۵ واژه «هدف») و در اصطلاح علوم عقلی و فلسفی به دو معنا آمده است: یکی به معنای نیت، غرض و انگیزه و دیگری به معنای ثمره، فایده و کاربرد. هدف به معنای اول، هدف فاعل و هدف به معنای دوم، هدف فعل است (سبحانی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴). به جای واژه «هدف»، به معنای نخست، از واژه «علت غایی» استفاده نیز می‌شود. هدف، انگیزه و غرض فاعل از این جهت یکی از علل چهارگانه شمرده شده که اگر نباشد، هیچ فعل ارادی صورت نخواهد گرفت؛ از همین رو بسیاری از فیلسوفان به جای واژه علت غایی، از «علت متممه»، یعنی مکمل و متمم علت فاعلی، یاد کرده‌اند (ر.ک: آلوسی، ۱۹۸۴، ص ۱۶۹ / طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۵۲۴ و ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۵۷۹).

بنابراین علم و دانشی که محصول افعال ارادی انسان است، به هر دو معنا، هدفمند است؛ به عبارت دیگر هدف و کاربرد علم به مجموعه عواید و فواید یک دانش اطلاق می‌شود. بر این اساس هدف علم به دو لایه «غایت» (هدف عالم) و «فایده» (هدف علم) قابل سطح‌بندی است. غایت علم، انگیزه (انگیزه نوعی نه شخصی) است که تأسیس و تدوین یک علم دایر مدار آن است، نسبت دانش با غایت، نسبت انگیزه و انگیزه است که به نظر می‌رسد این معنا از هدف، از معیارهای تبعی و غیراصولی است که در بحث معیارهای فرعی اشاره خواهد شد.

مراد از فایده، منفعت یا ثمره دانش و کارکرد یا کارکردهایی است که با وجود یک دانش فراچنگ می‌آیند. بنابراین تفاوت غایت (غرض) و فایده (منفعت) در این است که غایت، مقصود بالاصاله و فایده، محصول بالتبع است. البته در این باب معیار فایده و ثمره، جنبه اصلی و رکنی برای دینی بودن علم دارد. دینی بودن هر یک از غایت و فایده، به اعتبار میزان ارزش دینی آن به مراتب مختلف رده‌بندی می‌شود؛ از این رو دینی بودن از لحاظ غایت و فایده امری تشکیکی است (رشاد، ۱۳۸۷، ص ۳۳ / درباره تفاوت غرض و منفعت، ر.ک: ملاعبدالله، [بی تا]، ۱۵۶).

معیار یادشده، به‌ویژه ملاک «فایده‌مندی» را می‌توان از آثار علامه استخراج و استنباط نمود. ایشان تشویق و ترغیب آیات قرآن به فراگیری علوم - اعم از علوم طبیعی

و انسانی - را به فایده و ثمره آن، یعنی سعادت دنیا و آخرت ارجاع می‌دهد و معتقد است تفکر در موضوع علوم طبیعی و مسائل آن - نظیر آسمان، ستارگان، آفرینش زمین، دریاها، کوه‌ها، بیابان‌ها، اختلافات شب و روز، تبدلات فصول، نباتات، حیوانات و... و همچنین به موضوع علوم انسانی (خلقت انسان، اسرار و رموز نهفته در آن، نفس و عوالم باطنی آن، ارتباطات آن با عالم ملکوت، آثار گذشتگان، اوضاع و احوال ملل و جوامع بشری، قصص و تواریخ ایشان و...) برای تأمین سعادت دنیا و آخرت می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۱۵۷). بر این اساس به تعلم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالآخره همه علوم که در دسترس فکر انسانی است و تعلم آنها به نفع جهان بشری و سعادت بخش جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می‌کند؛ از این رو معتقد است دعوت قرآن به تعلم و فراگیری علوم مختلف - طبیعی، ریاضی، فلسفی، ادبی و... - بر اساس نفعی است که به جهان بشری رسیده و سعادت بخش جامعه انسانی می‌باشد: «قرآن مجید به این علوم دعوت می‌کند به این شرط که به حق و حقیقت رهنما قرار گیرند و جهان‌بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی می‌باشد، در برداشته باشند، و گرنه علمی که انسان را سرگرم خود ساخته، از شناختن حق و حقیقت باز دارد، در قاموس قرآن مجید با جهل مرادف است. خدای متعال می‌فرماید: «یعلمون ظاهراً من الحیاه الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون» (روم: ۷) ...» (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۱۵۸). بنابراین دینی بودن این علوم به دینی بودن مقاصد و فواید آن برمی‌گردد. تفاوت مقاصد دینی با مقاصد غیردینی در این است که مقاصد دینی شامل سعادت دنیوی و اخروی است؛ در حالی که مقاصد غیردینی، تنها شامل سعادت دنیوی خواهد بود: «أن المقاصد و المآرب الدینیة لما كانت مقصورة فی السعادات المعنویة أو الحسیة التي تنتهی إلیها بالآخرة» (همو، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۲۸۱). علامه درباره علوم نافع و ضار می‌نویسد: «فإن العلم إذا لم یهد حامله إلی مستقیم الصراط کان ضاللاً و جهلاً لا علماً» (همان، ج ۱، ص ۲۳۶) یا «الحکمة... هی المعرفة العلمیة النافعة و هی وسط الاعتدال بین الجهل و الجریزة...» (همان، ج ۱۶، ص ۲۱۶ / ر.ک: همان، ج ۵، ص ۲۶۸).

معیار هدف و فایده برای دینی بودن علم، همانند معیار ارزشمندی افعال اختیاری انسان است. در ارزشمندی افعال اختیاری انسان، دو عنصر شرط است: یکی عنصر

«حسن فعلی» و دیگری «حسن فاعلی». عنصر حسن فعلی در علم، دینی بودن محتوا و مسائل علم و ثمره و کارکرد آن است و عنصر حسن فاعلی در علم نیز به دلیل اتحاد علم و عالم، به دینی شدن هدف و غایت علم منجر خواهد شد. بر اساس این معیار، علم دینی دانشی است که می‌تواند نگرش دینی را در اندیشه، خلق و خو و رفتار انسان متجلی سازد و در غیر این صورت، امری زیادی (فضل) است نه علم: «انما العلم ثلاثه: آیه محکمه، او فریضه عادلّه او سنه قائمه و ما خلاهنّ فهو فاضل» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۲). با این شاخص‌ها می‌توان دینی بودن علوم موجود را ارزیابی نمود یا درباره دینی سازی آن اقدام نمود؛ مثلاً علوم تجربی و طبیعی با هدف مطالعه آیات و نشانه‌های خداوند- همان‌گونه که علامه طباطبایی تأکید می‌کرد- می‌توان آن را از سنخ آیه محکمه شمرد (امام خمینی، ۱۳۸۷، ص ۳۹۶) یا مثلاً علم، اقتصاد با محوریت عنصر غایت و دغدغه عدالت جهت تحقق منش و معیشت خداپسندان در زندگی، می‌تواند مصداقی از فریضه عادلّه باشد یا علمی نظیر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی اگر در پی ایجاد تحولی توحیدی در خلق و خوی فرد و جامعه برآیند، می‌توانند مصداق سنت قائمه باشند (سوزنچی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۷).

با توجه به معیار و عنصر فایده و ثمره در دینی بودن علم، افزون بر ثمره و کاربرد دنیوی آن، باید دارای ثمرات اخروی نیز باشد؛ به عبارت دیگر علم دینی باید این قابلیت را داشته باشد که نه تنها در دنیا بلکه تا ابد همراه آدمی باشد؛ علمی که در اندیشه، خلق و خوی و رفتار آدمی تجلی کند و نگرش توحیدی را در وجود آدمی تثبیت کند. از آنجا که این نگرش همواره همراه آدمی است، این علم حتی در قیامت به کار انسان می‌آید (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۳۶) و این‌گونه بود که در تاریخ تمدن اسلامی حتی پزشکان نیز در نگارش کتاب‌های پزشکی وقتی از تأثیر و تأثرات داروها بر بدن آدمی سخن می‌گفتند، مکرر نگرش توحیدی را در ضمن مباحث خویش وارد می‌ساختند و علم خویش را نه تنها برای تأمین سلامت بدن آدمی به کار می‌گرفتند، بلکه آن را به آیه محکمه‌ای تبدیل می‌کردند (سوزنچی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۸-۳۳۷)؛ بنابراین علمی که غایات مورد انتظار دین را محقق سازد، دینی خواهد بود. در این زمینه می‌توان به این تعلیم شایع در متون دینی استناد کرد که با «اخلاص» هر عمل

مباحی به «مستحب» تبدیل می‌شود؛ یعنی امری که ظاهراً دین در قبال آن ساکت بوده و قبول یا رد آن را به مخاطب واگذار کرده، به امری که دین در قبال آن نظر مساعد دارد و آن را از خود می‌داند، تبدیل می‌شود. این قاعده هم درباره اعمال و رفتار صادق است و هم درباره علم و معرفت (ر.ک: همان، ص ۱۲۹-۱۳۰).

۴. دینی بودن منابع علم

علوم و معارف دینی دارای منابع مختلفی نظیر نصوص و متون دینی (کتاب و سنت)، عقل، قلب و شهود، فطرت، حس و تجربه است. از بین آنها نصوص دینی و عقل، نقش پررنگ‌تری داشته، مورد قبول اکثریت می‌باشد. معارفی را که خاستگاه متنی داشته، از قرآن و روایات حاصل می‌شوند، می‌توان به دین منتسب و متصف نمود؛ به عبارت دیگر هر معرفتی که در قرآن و روایات وارد شده باشد، اصالتاً و بالذات دینی خواهد بود و فرض غیردینی شدنش، امری عارضی و ثانوی - نظیر اهداف، غایات و ثمرات - است؛ بنابراین معارفی که برخاسته از نصوص و متون دینی باشد - اعم از توصیفی و توصیه‌ای - می‌توانند دینی باشند.

مرحوم علامه نیز منابع معرفت دینی را کتاب، سنت و عقل می‌داند و با استناد به آیاتی از قرآن که اصلی‌ترین منبع معرفت دینی مسلمانان است، فراخوان همگانی به کسب علم و معرفت را بهترین دلیل بر اعتبار عقل می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۴). ایشان با استناد به آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۱۶ و ۸۹)، امکان استخراج علوم مختلف، به‌ویژه علوم انسانی از قرآن را ممکن می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۸۹ و ج ۱۶، ص ۲۵۶) و معتقد است در قرآن کریم علم گذشته، حال و آینده وجود دارد (همان، ج ۱۲، ص ۳۲۵) و در جای دیگر بر اساس رسالت و شأنیت هدایت‌گری قرآن کریم، ظاهر، مقصود از «کل شیء» در آیه را اموری نظیر مبدأ، معاد، اخلاق والا، شرائع الهی، قصه‌ها و موعظه‌ها و... که هدایت مردم به آنها وابسته است، می‌داند (همان، ج ۱۲، ص ۳۲۴-۳۲۵)؛ ولی با توجه مبنای علامه در باب رابطه علم و دین (علم و قرآن) می‌توان علوم نافع را داخل در رسالت هدایت‌گری دین و قرآن دانست. ایشان در باب رابطه علم و دین بر این باور است که علم و دین، هماهنگ و مؤید همدیگرند و آیات علمی قرآن واقع‌نما بوده با نظریه‌های علمی قطعی

سازگار است؛ از این رو تأکید می‌کند برای تشخیص میزان مطابقت ظواهر آیات علمی قرآنی، باید آنها را بر علم و نظریه‌های علمی عرضه نمود؛ در صورتی که با ملاک‌های علوم طبیعی همسو باشد، می‌تواند مورد ارزیابی علوم تجربی قرار گیرد. ایشان داوری علم را در صورتی صحیح می‌داند که آن مصداق مادی بوده و آثار و احکام ماده را دارا باشد. در غیر این صورت، از صلاحیت داوری علوم طبیعی خارج می‌شود (همان، ج ۱، ص ۸۹). در صورتی که این ظهور با دستاوردهای علمی مسلم یا ظاهر آیات دیگر ناسازگار باشد، می‌توان از آن دست برداشت و مفهوم آیه را به گونه‌ای دیگر بیان کرد (همان، ج ۴، ص ۱۴۲، ج ۱۷، ص ۱۲۴ و ج ۴، ص ۱۴۴). بنابراین علامه هرچند به علم دینی و مفاهیم مرتبط تصریح ندارد، بر اساس مطالب فوق می‌توان استنباط کرد که قرآن نیز یکی از منابع علم دینی است و در نتیجه علمی که از قرآن به دست آمده باشند، دینی خواهند بود و علمی که با آیات قرآن همخوان باشند نیز دینی خواهند بود. البته قید همخوانی به مثابه شرط لازم نیست، بلکه یکی از راه‌ها و دوال دینی بودن است؛ لذا ممکن است خیلی از معارف در قرآن نباشند و از لحاظ همخوانی با قرآن نیز ساکت باشد؛ اما در عین حال دینی باشد؛ چون از این نظر، عدم تعارض کافی است؛ به‌ویژه اینکه برای اثبات واقع‌نمایی قرآن، به علوم طبیعی استمداد می‌کند (همان، ج ۱۷، ص ۱۲۴) و در مواردی، ذیل آیات متعددی به مباحث علمی روز اشاره می‌کند که از جمله آنها می‌توان به آغاز خلقت، چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین، خورشید و ماه، شب و روز، ستارگان و کرات آسمانی، جریان‌های آسمانی، دریاها و کوه‌ها و منابع زمینی، گیاهان، نظام زوجیت در طبیعت، آفرینش انسان و مراحل تکوین وی، بررسی نظریه تکامل انواع و... اشاره کرد.

به نظر نگارنده، البته دینی بودن منبع - اعم از کتاب، سنت، عقل و... - یکی از عوامل و عناصر مؤثر در دینی شدن علم است؛ به عبارت دیگر نقش دینی بودن منابع، به مثابه علت ناقصه است نه علت تامه؛ زیرا ممکن است محتوا و مطالبی از منبع دینی استخراج شود، اما به دلیل ابتدای آن بر مبانی و اهداف غیردینی، فاقد وصف دینی باشد؛ از این رو دینی بودن منبع شرط کافی برای دینی بودن نیست. بر این اساس معارف خبری و توصیفی اعم از گزاره‌های عقیدتی، تاریخی و طبیعی، مانند رتق بودن آسمان‌ها و زمین،

در آیه «... أن السموات و الارض كانتا رتقا» (انبیاء: ۳۰) و دخان بودن آسمان‌ها قبل از تسویه، در آیه «... ثم استوی الی السماء و هی دخان... قضیهن سبع سموات» (فصلت: ۱۱-۱۲) و... معارف تجربی- انسانی و... و معارف توصیه‌ای، نظیر معارف اخلاقی، تربیتی، فقهی و... با وجود دیگر عوامل، دینی به شمار می‌آیند؛ زیرا خاستگاه و منابع آن، دینی است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷/ حسین‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۵/ ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۸، ص ۲۹ به بعد).

شایان گفتن است که منبعیت نصوص و متون دینی نسبت به علوم طبیعی و تجربی و علوم انسانی، به لحاظ‌های مختلفی است که از جمله آن، استخراج اصول و قواعد علم از منابع دینی است. هرگاه تدبّر به شیوه‌ای که دین خود بر آن تشویق می‌کند، یعنی هرگاه تدبّر همراه تعقل و تجربه در اصول القاشده نسبت به پدیده‌های طبیعی و تاریخی به گونه‌ای مستمر تداوم یابد، بر آن اصول، فروعی مترتب خواهد شد؛ مثلاً آیه «أوفوا بالعقود» (مائده: ۱) یک قاعده کلی است که ابعاد وسیع معاملات و تجارتات را در فقه تأمین می‌کند و در قالب کتاب‌های متعددی رشد و توسعه می‌یابد یا برخی آیات دیگر نیز هر کدام اصول و مبادی لازم را برای شکل‌گیری توسعه و بسط علوم مختلفی را در چهارچوب دینی و الهی تأمین می‌کنند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۹-۱۸۰).

۵. دینی‌بودن منطق و روش علم

یکی از عناصر اساسی و رکنی در دینی‌بودن علم، منطق و روش آن علم است. مراد از روش، مسیر تحصیل علم و چگونگی طی آن است. روش غیر از روش‌شناسی است. روش‌شناسی نوعی معرفت درجه دوم است که به مطالعه روش می‌پردازد؛ از این رو موضوع روش‌شناسی «روش» است. در بحث حاضر روش، یکی از عناصر مهم در دینی‌شدن علم است؛ به این معنا که از دین به مدلی از منطق و روش برسیم که با این مدل، بتوان به علم دینی دست یافت. این روش در عین حال که دینی است، باید از ویژگی عینیت بین‌الادّهانی نیز برخوردار باشد؛ یعنی تجربه‌پذیر و قابلیت پیش‌بینی باشد (خسروپناه، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳). این ملاک دارای قلمروی عام بوده، تمامی حوزه‌های علوم اعم از طبیعی، انسانی و... را شامل می‌شود.

بر اساس دیدگاه رئالیستی علامه طباطبایی در حوزه معرفت، دینی‌بودن روش را

می‌توان با دینی‌بودن منابع و مدارک توضیح داد؛ زیرا بین روش، مدارک و منابع یک علم، رابطه وثیق و محکمی حاکم است. هر علم دارای منبع خاصی است. گستره‌ای که در آن، داده‌های اولیه و دانسته‌های آغازین قابل ردیابی است، منبع و سرچشمه دانش نامیده می‌شود؛ مثلاً از جمله منابع علوم تجربی، داده‌های حواس است؛ یعنی خود طبیعت از آن رو که به وسیله حواس به ما عرضه می‌شود، منبع دانش تجربی است یا مثلاً در علوم عقلی نیز می‌توان از دو منبع عناصر اولیه و بنیادین عقلی و داده‌های حواس و مانند آن نام برد. به اراده تشریحی شارع هم به عنوان منبع اصلی و اولی در منظر اسلام می‌توان اشاره نمود (ر.ک: عابدی شاهرودی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۱). بنابراین بین روش، منبع و دوال ارتباط وجود دارد. ارتباط و نسبت بین روش با دلیل و منبع بدین صورت قابل بیان است که روش، همان شیوه استفاده از دلیل و به‌کارگیری آن است. از دیگر سو منبع پشتوانه و سرچشمه دانش است و می‌توان آن را پایه روش نامید؛ یعنی اگر منبع وجود نداشته باشد، هیچ روشی شکل نمی‌گیرد؛ به عبارت دیگر منبع همان چارچوب اصلی و اولیه پارادایم علم است که موارد دیگری چون ادله و روش‌ها بر اساس آن شکل می‌گیرد؛ لذا بحث از روش‌ها رابطه مستقیمی با منابع و پارادایم‌ها دارد.

بنابراین در معرفت‌شناسی علامه منابع معرفت دینی عبارت‌اند از: کتاب، سنت و عقل. روشی که ایشان، همانند بیشتر علمای شیعه برای کسب معرفت دینی مطرح می‌سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۴) روش اجتهادی است. روش اجتهادی نیز در بهره‌گیری از منابع یادشده امری دینی است. در دینی‌بودن روش استنباط و اکتشاف از آیات و روایات بحثی نیست؛ اما دینی‌بودن روش عقلی (تجربی، تجربیدی و...) در مکتب علامه طباطبایی را می‌توان با توجه به مبنای مبنای و رئالیسم معرفتی وی توضیح داد. معارف در حوزه حکمت نظری یا مستقیماً با بدهت عقل حاصل می‌شوند یا در قالب استدلال برهانی به بدیهیات منتهی می‌شوند که در هر صورت، به دلیل اینکه عقل از منابع معرفتی دین است، روشی که مبتنی بر حکم قطعی عقل باشد نیز دینی خواهد بود.

اما در حوزه معارف اعتباری نیز علامه مبنای و واقع‌گراست. معارف اعتباری در منظر علامه هرچند برگرفته از حقایق خارجی و حاکی از آنها نیستند، بلکه محصول

جعل و اعتبار ذهن انسان به قصد تأمین مصالح و دفع مضرات در زندگی می‌باشند، به دلیل اینکه اعتبارات بیهوده و بی‌معیار نیستند، بلکه دارای هدف و معیارند و آن این است که مصالح و منافع واقعی را برای انسان تأمین کنند و زیان‌هایی واقعی را دفع کنند، از این رو مبتنی بر واقع‌اند؛ زیرا معارف اعتباری برای تحصیل کمال واقعی جعل و انشا می‌شوند و به لحاظ آثاری که در مقام عمل به بار می‌آورند، واقعیت می‌یابند. بنابراین ارزش معرفتی اعتباریات بر اساس تأمین مصالح و دفع مضرات توجیه می‌شود که بخشی از رسالت دین می‌باشد؛ از این رو ملاک تأمین مصالح و دفع مضرات، از نقاط مشترک معارف اعتباری و دین می‌باشد (همو، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۶۹ به بعد). البته استخراج دیدگاه علامه در زمینه روش‌شناسی علم، به‌ویژه علوم انسانی و معیار دینی بودن آن، کار دشواری است.

به باور ما دینی‌بودن روش در تمامی مراحل و فرایند تولید علم مطرح است: در مرحله فرضیه‌سازی علمی توسط گزاره‌های دینی، در موضوع‌یابی توسط انگیزه‌های دینی، در جهت‌گیری علمی در راستای اهداف دینی و تأثیر مبانی متافیزیکی دینی بر انگیزه‌ها و نیازها و گردآوری اطلاعات و همچنین تأثیر مبانی دینی بر تغییر انسان و جامعه برای کشف قوانین جدید و در روش‌شناسی دینی بر مقام داوری علوم و... . از این رو با استفاده از دین و آموزه‌های آن، روشی مطلوب به دست می‌آید که بر اساس این روش جدید، علوم جدیدی نیز محقق خواهند شد (خسروپناه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۰).

ب) معیارهای غیررکنی (ثانوی)

همان‌گونه که گفته شد، برخی از مؤلفه‌های علم دینی، عناصر غیررکنی بوده، به مثابه علل معده عمل می‌کنند. این عناصر عبارت‌اند از عوامل و زمینه‌های تحقق علم. این عوامل می‌تواند معیار دیگری برای دینی‌بودن علم قلمداد شود. عوامل و زمینه‌ها به عناصر انسانی، اجتماعی، طبیعی دخیل در پدیدآوری دانش‌ها اطلاق می‌شود. علوم تحت تأثیر عوامل بی‌شمار شناخته‌شده و ناشناخته شکل می‌گیرد. این عوامل به گونه‌ها و گروه‌های مختلف دسته‌بندی می‌شود. مؤسسان و مدونان و ظروف تمدنی و تاریخی و شرایط فرهنگی و اجتماعی ظهور دانش‌ها، در زمره عوامل تکون علوم جای

می‌گیرند. آن‌گاه که پیگذار و پدیدآورنده یک دانش مسلمانان باشند، به این اعتبار می‌توان بدان دانش اسلامی اطلاق کرد؛ چنان‌که همه علوم و معارف پدیدآمده در بستر تمدن اسلامی را در زمره علوم دینی و اسلامی قلمداد می‌کنند (رشاد، ۱۳۸۷، ص ۳۳).

۱. نقش ظروف تمدنی و تاریخی و شرایط فرهنگی و اجتماعی در دینی شدن دانش

تأثیر ظروف تمدنی و تاریخی و شرایط فرهنگی و اجتماعی بر علم، به‌ویژه علوم انسانی را می‌توان از منظر علامه بررسی نمود. هرچند ممکن است ایشان، بحث مستوفی و مستقلی در این باب نداشته باشد، از نظریه اعتباریات ایشان می‌توان این مسئله را تحلیل و استنباط نمود. به اعتقاد علامه شرایط فرهنگی هر جامعه، اعتباریات خاص خود را دارد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ مثلاً علوم غربی، به‌ویژه علوم انسانی- سکولار برآمده از اعتباریات جامعه غربی و سکولار است و در مقابل، علوم انسانی- اعم از توصیفی و غیرتوصیفی- تولیدشده در جامعه اسلامی نیز برآمده از اعتباریات همان جامعه خواهد بود و در نتیجه اعتباریات و هنجارهای آن علوم، دینی خواهد بود. البته منظور این نیست که همه اعتباریات یک جامعه حاصل مناسبات ویژه آن جامعه و مستقل از جوامع دیگر است، بلکه اعتباریات به دو دسته‌اند: اعتباریات عام و اعتباریات خاص (همان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۴). مراد از اعتباری عام، هنجارهای مشترک میان همه افراد بشر است و شرایط فرهنگی و اجتماعی در آنها نقشی ندارد. این دسته از اعتباریات می‌توانند در بحث‌های روش‌شناختی مورد استفاده قرار گیرند و از تجارب موجود به تأسیس علوم انسانی اقدام نمود؛ اما اعتباریات خاص، امور اعتباری‌اند که تابع اوضاع و شرایط فرهنگی و اجتماعی بوده، تحول‌پذیرند. در تفکر اسلامی، امور اعتباری خاص، ذیل حکمت و عقل عملی قرار دارد.

۲. نقش عالمان، مؤسسان و مدونان در دینی شدن علم

همان‌گونه که اشاره شد، یکی از عناصر غیررکنی مؤثر در علم دینی، عنصر عالم است. علم یک ارتباط وجودی با نفس عالم دارد. از منظر انسان‌شناختی و علم‌شناختی ظرف و زمینه شکل‌گیری علم، نفس عالم بوده، بذر علم در نفس انسان می‌روید و در نتیجه نمی‌توان علم را کاملاً جدای از شخصیت عالم در نظر گرفت. بر اساس این مبنا دینی بودن عالمان نقش

خاصی در دینی بودن علم دارد؛ زیرا بین ساحت‌های وجودی انسان نظیر علم، ایمان و عمل رابطه وثیقی حاکم است (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۳، ص ۶۱ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۱۴۰۵، ص ۱۳۷ به بعد و [بی تا]، ص ۲۴۰). البته مباحث علامه در باب اتحاد علم، عالم و معلوم و نظایر آن، بیشتر از سنخ هستی‌شناسی علم است؛ یعنی نحوه وجودی علم در نفس، نه معنای دیسیپلین و رشته علمی که هویت جمعی پیدا می‌کند و چنین علمی با فرایند تولید آن در یک فرهنگ و جامعه می‌تواند متأثر از عالم، زمان، مکان و... باشد. با توجه به وجود رابطه طرفینی بین ساحت‌های وجودی انسان (علم، ایمان و عمل) می‌توان نتیجه گرفت که دینی بودن عالم در دینی شدن علم، مؤثر است. تشکیکی و ذومراتب بودن معیارهای یادشده در علم نیز مبتنی بر روابط دوطرفه این ساحت‌ها معنا پیدا می‌کند؛ در حالی که در بیشتر دیدگاه‌ها و روی‌کردها در باب علم دینی، تنها نگاه به علم بوده و ساحت‌های دیگر که در علم نقش دارد، مغفول مانده بود.

البته عوامل یادشده (عوامل غیررکنی)، تأثیر غیرمستقیم در دینی‌سازی علم دارند نه تأثیر مستقیم و در نتیجه به‌تنهایی نمی‌توانند ملاک و معیاری برای دینی بودن علم باشد؛ برای مثال دین‌مداری و دین‌باوری عالمان نمی‌تواند علت حقیقی و مستقیم برای دینی بودن یک علم باشد- همانند علوم انسانی که امروزه توسط برخی اندیشمندان مسلمان و در جامعه دینی تولید می‌شود، اما محتوای این علوم به دلایل دیگری همچنان رنگ و لعاب سکولاری دارد- بلکه دینی بودن عالمان، مؤسسان و بانیان، تنها به مثابه علت معدّه می‌تواند در دینی شدن علم نقش داشته باشد.

ج) تحلیل و نتیجه‌گیری نهایی

تا اینجا صرفاً عوامل و معیارها به صورت مجزا طرح شده و درباره نقش و تأثیر هر کدام در دینی شدن علم داوری شده است؛ اما در پایان لازم است درباره مجموعه عوامل و معیارها نیز به صورت مختصر، تحلیل و نتیجه‌گیری کرد:

۱. میزان نقش عناصر و مؤلفه‌ها

درباره میزان نقش عناصر و ملاک‌های یادشده (ملاکیت و نوع معیاربودن موارد

ذکرشده) باید گفت برخی از عناصر می‌توانند به‌تنهایی ملاک و معیاری برای دینی‌بودن باشند و برخی چنین ویژگی‌ای را ندارند و تنها به‌مثابه علت ناقصه یا علت معده می‌باشند؛ از این‌رو برخی معارف دینی نیز تمام ویژگی‌ها و ملاک‌های یادشده را واجدند و برخی معارف دینی، تنها با چند عنصر و برخی نیز تنها واجد یک عنصر است. بر این اساس علوم را می‌توان به علوم ذاتاً و ماهیتاً دینی و بالعرض دینی تقسیم نمود. این تقسیم برخاسته از تنوع مؤلفه‌ها و عناصر از لحاظ بالذات و بالعرض می‌باشد؛ زیرا برخی عناصر، بالذات (فی‌نفسه، بالفعل و بالاصاله) دینی‌اند؛ نظیر مسائل، مواد، موضوع، منبع، غایت و روش؛ از این‌رو دانش‌هایی نظیر فقه، اخلاق، عقاید، تفسیر و... که هم موضوع و هم روش و غایت و هم منبع آن دینی است، ماهیتاً، بالفعل و اصالتاً و بالذات دینی می‌باشند. درباره دانش‌هایی نظیر علوم طبیعی و علوم تجربی- انسانی می‌توان مقام «باید و تعریف» را از مقام محقق و موجود تفکیک نمود. این علوم را در مقام «باید و تعریف» از لحاظ غایت، فایده، مبانی، منبع و... می‌توان دینی تلقی نمود؛ به این معنا که اولاً برخی اصول کلی و مبانی دانش‌های تجربی و انسانی در نصوص دینی وجود دارد؛ ثانیاً فایده و غایت آن می‌تواند در مسیر هدایت و سعادت بشریت قرار گیرد؛ در حالی که دانش‌های تولیدشده و محقق، به‌ویژه علوم انسانی- تجربی را که معمولاً خاستگاه سکولار و ضد دینی دارند، نمی‌توان در زمره علم دینی قرار داد؛ زیرا هم از لحاظ عناصر و مؤلفه‌های درونی و هم از لحاظ عناصر بیرونی، با دین در تضاد بوده، برآیند و نتایجی غیر دینی حاصل می‌کنند.

۲. مراتب تشکیکی علوم از لحاظ دینی‌بودن

وصف دینی‌بودن در علوم، امری ذوووجه، ذومراتب و دارای مراتب تشکیکی است که در بالاترین مرتبه آن، دوگانگی بین دین و علم وجود ندارد و آن، علم معصومان است که بین دین و علم، فاصله و دوگانگی متصور نیست و تماماً با دین در لوح محفوظ انطباق دارد. مرتبه پایین‌تر، علوم و معارف انسان‌های غیر معصوم قرار دارد که فرض انطباق و عدم انطباق متصور است و در این مرتبه، وصف دینی‌بودن شدت و ضعف می‌گیرد؛ بنابراین اطلاق وصف دینی به هر یک از معارف و علوم مختلف، مقول به تشکیک است. اختلاف و اشتراک این مراتب، به دینی‌بودن عناصر اصلی و رکنی علم-

نظیر محتوا، ماهیت، روش، فایده و غایت و...- است. با توجه به وجود یا نبود انواع عناصر یادشده، دانش دینی از لحاظ دینی بودن، تقویت یا اشتداد و تضعیف یا کاستی پذیر است؛ بنابراین رابطه معیارها و عناصر یادشده طولی اند نه عرضی. به عبارت دیگر دینی بودن علوم، تابع دینی بودن عناصر و مؤلفه‌های مختلفی است که هر یک در جای خود مهم و نقش آفرین است. برخی عناصر مربوط به علم اند که از آن به عناصر درونی و رکنی تعبیر می‌کنیم و برخی مربوط به عالم و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی است که از آن به عناصر بیرونی و غیررکنی اطلاق می‌کنیم که هر کدام به میزانی و به صورت تشکیکی در دینی بودن علم مؤثرند و در نتیجه دینی بودن علم و دانش، امری ذومراتب، ذوجوه و تشکیکی است. بر این اساس وصف دینی بودن برای علم از سنخ صفر یا صد (هیچ یا همه) نیست؛ بلکه قلمرو بسیار وسیع و دارای دامنه گسترده‌ای است که از پایین‌ترین مرتبه تا بالاترین آن را شامل خواهد شد. این معیار شامل تمامی علوم می‌شود، اعم از علوم به معنای تک‌گزاره‌ها و علوم به معنای رشته‌های علمی، نظیر علوم دینی مرسوم و متداول، علوم طبیعی، علوم عقلی و انتزاعی محض، علوم کاربردی، علوم مهندسی، علوم انسانی- به هر دو معنای «هیومنیتی» (Humanities) و علوم اجتماعی (Social Sciences)- و... . بنابراین در تبیین ماهیت علم دینی، باید به ماهیت تشکیکی آن توجه شود.

۳. تأثیر عناصر و عوامل در دستگاه معرفتی

علم دستگاهی از تصورات، تصدیقات، نظریات و تئوری‌هاست. بر این اساس هم شامل علم به معنای هستی‌شناختی آن می‌شود و هم علم به معنای معرفت‌شناختی و هم علم به معنای علم‌شناختی (رشته علمی)؛ از این رو عنصر دینی هم در مفاهیم و مفردات علم مطرح است هم در تک‌گزاره‌ها و تصدیقات هم نظریات و هم در رشته علمی به عنوان دستگاه معرفتی. این عناصر ممکن است در تغییرات مفهومی تأثیر بگذارد، ممکن است در تصدیقات تأثیر بگذارد یا در نظام معرفتی (رشته علمی). محوری‌ترین تأثیر عناصر دینی در دستگاه و نظام علمی است؛ از این رو با نگاه سیستمی و دستگاه‌وار به علم، دینی بودن را باید وصف دستگاه، نظام و منطق علم بدانیم نه صرفاً عنصر خاص یا بخش مشخص؛ در حالی که بیشتر نگاه‌ها و روی‌کردها درباره ماهیت علم دینی، نگاه

دانه‌ای، جزیره‌ای و جزئی بوده است. در نگاه سیستمی، ماهیت علم دینی، مربوط به نظام معرفتی و منطقی و پارادایم علم است.

توضیح اینکه داوری «معرفت‌شناختی» نسبت به علم، با نگاه «علم‌شناختی» آن متفاوت است. در نگاه معرفت‌شناختی بیشتر با تک‌گزاره‌ها و قضایای منفرد سروکار داریم. مسئله معرفت‌شناختی از مفاهیم شروع و به قضایا و تک‌گزاره‌ها ختم می‌شود؛ اما از لحاظ علم‌شناختی موضوع مطالعه ما علم به معنای دستگاه معرفتی است نه مفاهیم یا قضایای منفرد. حکم دستگاه معرفتی با تک‌گزاره‌ها متفاوت است. ویژگی‌هایی نظیر ذومراتب‌بودن، تشکیکی‌بودن، دینی‌بودن، سکولاربودن، بومی‌بودن، تغییرات، تطورات و امثال آن از مختصات علم به معنای دستگاه معرفتی و رشته علمی است؛ زیرا علم به معنای نظام معرفتی (دیسپلین) پدیده‌ای ایستا (Static) و ثابت نیست، بلکه در بستر جامعه و تاریخ شکل می‌گیرد و پیشرفت می‌کند. علم به این معنا مقوله‌ای اجتماعی است و ماهیت تاریخی دارد؛ به عبارت دیگر علم از منظر علم‌شناسی، در پیوند تنگاتنگ با ابعاد دیگر زندگی اجتماعی، چون فرهنگ و دین است. علم به این معنا یک پدیده نظام‌مند و انداموار (Organic) است که دارای عناصر، اجزا و ادوات مختلفی است و همه اجزای آن در قالب یک نظام با یکدیگر در تعامل هستند و هدف و کارکردی را ایفا می‌کنند. علم دارای اجزا و ساختار سازه‌ای است و تمام اجزای این ساختمان، ساختارهای مستقل از هم نیستند، بلکه همانند اعضای بدن انسان هستند که در قالب یک واحد عمل می‌کنند. بر این اساس علم یک مقوله ثابت نیست تا حکم واحدی بر آن بار کنیم.

منابع و مأخذ

* قرآن مجید.

* نهج البلاغه.

۱. ابن منظور؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۲۰۰۴م.
۲. امام خمینی؛ شرح چهل حدیث؛ تهران: مؤسسه نشر آثار امام، ۱۳۸۷.
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ کفایه الاصول؛ قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ق.
۴. آلوسی، حسام محی‌الدین؛ فلسفه الکندی؛ بیروت: دار الطلیعه، ۱۹۸۴.
۵. باقری، خسرو؛ هویت علم دینی؛ تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.
۶. برایان ویلسون؛ جداانگاری دین و دنیا، فرهنگ و دین؛ ترجمه گروه مترجمان؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
۷. بستان و دیگران؛ گامی به سوی علم دینی؛ چ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۸. پارسانیا، حمید؛ هویت اجتماعی مفاهیم؛ تهران: هفته نامه پنجره، ش صفر، ۱۳۸۷.
۹. ترخان، قاسم؛ «انکار علم دینی در محک نقد»؛ قبسات، ش ۷۵، ۱۳۹۴.
۱۰. تمیمی آمدی، عبدالوحدبن محمد؛ غررالحکم و دررالکلم؛ تحقیق مصطفی درایتی؛ قم: مکتب العلوم الاسلامی، [بی تا].
۱۱. جعفرزاده، محمدحسن؛ نهضت تولید علم با نگاهی به دیدگاه فرهنگستان علوم اسلامی؛ قم: فجر ولایت، ۱۳۸۵.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله؛ «چیستی فلسفه اسلامی»؛ قبسات، ش ۳۵، ۱۳۸۴.
۱۳. _____؛ شریعت در آینه معرفت؛ چ دوم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷.
۱۴. _____؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ تنظیم احمد واعظی؛ چ دوم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶.
۱۵. _____؛ دین‌شناسی؛ تحقیق محمدرضا مصطفی‌پور؛ چ دوم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲.
۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح فی اللغة و العلوم؛ تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار؛ الطبعة الرابعة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۱۷. چالمرز، آلن اف؛ چیستی علم؛ ترجمه سعید زیباکلام؛ چ دوم، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۱۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۶ق.
۱۹. حسنی، سیدحمیدرضا و دیگران؛ علم دینی: دیدگاه‌ها و ملاحظات؛ قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.

۲۰. حسنی، سیدحمیدرضا و مهدی علی‌پور؛ جایگاه‌شناسی علم اصول؛ قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵.
۲۱. حسین‌زاده، محمد؛ پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر؛ چ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۲.
۲۲. _____؛ مبانی معرفت دینی؛ قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۹.
۲۳. حسینی هاشمی، سیدمنیرالدین؛ «نقد مدرنیته و اخلاق» مندرج در: محمدحسن جعفرزاده، نهضت تولید علم با نگاهی به دیدگاه فرهنگستان علوم اسلامی؛ قم: فجر ولایت، ۱۳۸۵.
۲۴. خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ قرآن پژوهی؛ چ سوم، تهران: مرکز نشر فرهنگی شرق، ۱۳۷۳.
۲۵. خسروپناه، عبدالحسین؛ «آسیب‌شناسی انکار علم دینی»؛ دانشگاه اسلامی، سال دوازدهم، ش ۲، ۱۳۸۷ الف.
۲۶. _____؛ علم دینی به مثابه راه حل تعارض علم و دین (جزوهٔ درسی مؤسسهٔ امام صادق علیه السلام)، ۱۳۸۷ ب.
۲۷. _____؛ انتظارات بشر از دین؛ چ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۸. داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی؛ فرهنگ نظام؛ چ دوم، تهران: شرکت دانش، ۱۳۶۳.
۲۹. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی؛ اخلاق اسلامی؛ چ بیست‌ودوم، قم: نشر معارف، ۱۳۸۳.
۳۰. راغب اصفهانی، حسین؛ المفردات فی غریب القرآن؛ چ دوم، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
۳۱. ربانی گلبایگانی، علی؛ معرفت دینی از منظر معرفت‌شناسی؛ تهران، کانون اندیشهٔ جوان، ۱۳۷۸.
۳۲. رشاد، علی‌اکبر؛ طرحنامه فلسفه علوم انسانی (چاپ نشده)؛ [بی‌تا].
۳۳. _____؛ دین پژوهی معاصر؛ تهران، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.
۳۴. _____؛ «معیار علم دینی»؛ مجله ذهن، ش ۳۳، ۱۳۸۷.
۳۵. _____؛ دروس خارج اصول، در حوزه علمیه امام رضا علیه السلام، سال سوم دوره دوم، جلسات اول تا چهارم، ۱۳۹۱.
۳۶. سبحانی، جعفر؛ الهیات؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۳۷. سروش، عبدالکریم؛ «اسلام و علوم اجتماعی؛ نقدی بر دینی‌کردن علم» در حسنی، سیدحمیدرضا، مهدی علی‌پور و سیدمحمدتقی موحدابطحی، علم دینی: دیدگاه‌ها و ملاحظات؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
۳۸. _____؛ اوصاف پارسایان؛ چ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۴.
۳۹. سوزنجی، حسین؛ معنا، امکان و رهکارهای تحقق علم دینی؛ چ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.

۴۰. صادقی، مسعود؛ «انواع تبیین و نظریه‌های تبیین علمی»؛ نامه حکمت، ش ۸، ۱۳۸۵.
۴۱. صدرالمتألهین شیرازی؛ اسفار؛ بیروت: دارالکتب العربیه، ۱۹۷۹.
۴۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ بدایة الحکمه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۴۳. _____؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۴. _____؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ چ سوم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۴۵. _____؛ شیعه در اسلام؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ چ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۴۶. _____؛ تعالیم اسلام؛ به کوشش خسروشاهی؛ چ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸(الف).
۴۷. _____؛ بررسی‌های اسلامی؛ به کوشش خسروشاهی؛ چ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸(ب).
۴۸. _____؛ قرآن در اسلام؛ چ دوم، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۵۳.
۴۹. _____؛ نهاية الحکمه؛ چ دوازدهم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، [بی تا].
۵۰. عابدی شاهرودی، علی؛ «روش‌ها، منابع و ادله در علم اصول» (گفت‌وگو)؛ در سیدحمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور (به کوشش)، جایگاه‌شناسی علم اصول؛ قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵.
۵۱. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی؛ الطبعة الثانية، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۵۲. کرد فیروزجایی، یارعلی؛ «معنا و معیار اسلامی بودن علوم»؛ معارف عقلی، پیش شماره ۲، ۱۳۸۴.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ قم: نشر اسوه، ۱۳۷۵.
۵۴. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۵۵. گیلیس، دانالد؛ فلسفه علم در قرن بیستم؛ تهران، سمت و طه، ۱۳۸۱.
۵۶. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، [بی تا].
۵۷. مصباح یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۸.
۵۸. موحد ابطحی، سیدمحمدتقی؛ «اراده‌گرایی، به مثابه مبنایی برای علم دینی در نظریه فرهنگستان علوم اسلامی»؛ فصلنامه معرفت کلامی، سال اول، ش ۴، ۱۳۸۹.
۵۹. معین، محمد؛ فرهنگ معین؛ تهران: انتشارات ساحل، ۱۳۸۷.
۶۰. ملاعبدالله؛ حاشیه؛ چاپ سنگی، [بی جا]، علمیه اسلامی، [بی تا].

۶۱. میرباقری، محمد مهدی؛ مبانی نظری نهضت: گفتارهایی در چرایی، چیستی و چگونگی تولید علم دینی؛ قم: فجر ولایت، ۱۳۸۷.
۶۲. نصر، سیدحسین؛ العلوم فی الاسلام؛ ترجمه مختار الجواهری؛ تهران: معهد العلوم الانسانیه، ۱۳۸۲.
۶۳. _____؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۳.
۶۴. _____؛ خرد جاودان (مجموعه مقالات)؛ تهران: سروش، ۱۳۸۲.
۶۵. _____؛ دین و نظام طبیعت؛ ترجمه مصطفی شهرآیینی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
۶۶. نصیری، مهدی؛ اسلام و تجدد؛ تهران: کتاب صبح، ۱۳۸۷.